



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۸/۰۶/۱۸

م، نعیم بارز

آزاد اندیشی مستلزم بریدن از عقیده است!

قسمت اول

در بحثی پیش از این کمی توضیح داده شد که جهان در شناسایی دینی از نیستی آفریده شده و مسایل خلقت از طریق کلام الهی بوسیله پیامبران به انسان ابلاغ گردیده است. اما در شناسایی فلاسفه غربی و علمی، جهان از پیش بوده و به صورت تدریجی و دوام دار انسان و طبیعت شناخته می شود. به این لحاظ دین و علم از بنیاد و اساس با یکدیگر ارتباط ندارند. دین در شناسایی خود جهان را هست کرده است، و کار علم شناخت از طبیعت و تغییر در پدیده های طبیعت است.

اگر پرسیده شود علم چیست؟ باید گفت در این مورد سخن زیاد و فهم ناچیز من از بیان عاجز است، به سادگی، نام علم می تواند تصورات کم و بیش روشنی در ذهن ما بر انگیزد، تصوراتی که مربوط به علم مختلف هستند. مثلاً: فیزیک-، شیمی و بیولوژی که ماهیتاً مادی هستند و ماده هم از ماکول ها تشکیل شده، یعنی ماده را ماکول ها می سازند یا ماده ماکول ها هستند.

در علم توضیح شناخت طبیعت به سادگی دینی نیست که گفته شده خداوند در مدت شش، هفت روز زمین و آسمان و ستاره ها و انسان و همه چیز را خلق کرد و بعد از آن تا امروز به استراحت رفته است. از دید علمی که گفته شده طبیعت از ذرات اتمی تشکیل شده و سخن از پروتون ها است که گفته می شود دارای یک جرم نقطه ای و یک بار نقطه ای نیست یعنی یک پروتون دارای بزرگی متناهی است و تقسیم پذیر است و بر خورد دو پروتون پر انرژی می تواند منجر به ایجاد ذرات دیگر شود. با این وضع و با همه پیشرفت های علمی تا هنوز نقطه واحد یا ذره ای یگانه و متکی به خود شناخته نشده است.

برای اینکه از موضوع دور نشویم در مورد اندیشه و مغز انسان بمثابة مرکز فرمان دهی و پیچیده ترین ماده ای که از میلیارد ها حسب تشکیل شده و در ارتباط با دیگر اعضای بدن و دنیای ظاهراً خارج از بدن در اثر فعالیت شیمی چون هورمون ها فعل و انفعالات از خود نشان می دهد. چنانکه از طریق حس شامعه بینی صداها بوی متفاوت گل ها و بو های خوب و بد دیگر را تشخیص می دهد و هر شب و روز با هزاران مسایل و موضوعات سر و کار دارد، که دیکارت از همین قسمت ذهن معنای شناخت علمی را در بیان های مشابه مکرر توضیح می دهد و از جمله می گوید: «من چیزی هستم که می اندیشد، اثبات می کند، نفی می کند، اندکی از چیزها را می داند، بسیاری از چیزها را نمی داند، دوست دارد، نفرت دارد؛ خوش میشود می خندد، می گرید، می خواهد، نمی خواهد، تصور و احساس میکند» این ها همه نتیجه فعالیت انسان و بالخصوص کار مغز انسان در ارتباط با دنیای بیرون است.

البته قبل از دیکارت نخستین متفکری که انسان را به عنوان سوژه اندیشیده و در نتیجه ابژه را نسبت به آن سنجیده است. پروتاگوراس سوفیست معروف یونانی قرن پنجم پیش از میلاد است. عبارت معروف وی در این مورد این است: «انسان میزان همه امور است، میزان هستند ها که هستند و میزان نیستند ها که نیستند»

البته اصل بحث ما روی فعالیت متعارف و مرسوم انسان نیست، موضوع در متن کتاب های دینی آسمانی و توضیح نظرات علمی هم نیست، در آن موارد صرف به یگان اشاره بسنده می کنیم، اما بحث اصلی مسأله اندیشیدن و بیان فلسفی و نظرات بعضی نخبگان از جمله عرفان اسلامی است که فرهنگ سازان اصلی جامعه افغانی و حوزه فرهنگی ما بوده اند و تفاوت اساسی آنها با فلسفه و فرهنگ یونانی است که بعداً جهان غرب را نیز در برگرفته است.

اما قبل از وارد شدن به این بحث بی مورد نخواهد بود در اینجا به تعریف مختصر فرهنگ در زبان دری فارسی نیز پرداخته شود: «فرهنگ عبارت از خصوصیات معنوی، مادی و فکری و عاطفی که به یک گروه اجتماعی و یا به یک جامعه هویت می بخشد، این فرهنگ هنر ها، ادبیات، باور ها، شیوه های همزیستی و حقوق اساسی بشر را در بر می گیرد»

در ارتباط به فرهنگ، فیلسوفان و اندیشه سازان مهم یونان و جهان غرب قبلاً در چند بخش معرفی گردیده است. در اینجا یک تعداد فیلسوفان کشور های اسلامی مطرح اند که مختصراً معرفی می شوند، فلسفه های شان با استفاده از ترجمه کتاب های فلسفی یونان رنگ و بوی اسلامی را به خود گرفته اند.

بی مورد نخواهد بود با استفاده از تاریخ مختصر فلسفه، تالیف دوکتور محمود هومن اشارتاً به معرفی چند فیلسوف جهان اسلام پرداخته شود:

در دوره خلفای عباسی از راه های سیاسی و تجاری، آثار و فرهنگ یونانی به مسلمانان رسیده است. در این دوره مترجمان عیسوی مذهب سوریه ای آثار یونانی و سریانی را به عربی ترجمه کرده اند که بعد ها تأثیرات و سیعی از سیستم های هندی و اندیشه های نو افلاطونی نیز وارد فرهنگ جهان اسلامی شده است.

در این ارتباط از متکلمان باید گفت که به دو دسته بزرگ معتزله و اشاعره و چندین دسته کوچک دیگر تقسیم می شدند. علم کلام معتزله به دست واصل بن عطا بنیاد گذاری شد. و بنیاد گذار علم کلام اشاعره ابول حسن اشعری است. معتزله با نظر عقلی به مسایل دینی نگاه می کرد و اساس کار شان بر استدلال و منطق استوار بود، کوشش همین دسته بود که حرکت فکری در جهان اسلامی بوجود آورد و مسلمانان را به فلسفه بیشتر متوجه ساخت. باید متذکر شد که روش کار و سیستم اندیشه فیلسوفان اسلامی با در نظر گرفتن اندیشه فلسفی در تاریخ فلسفه اسلامی جریان های زیر دیده می شوند:

۱ - جریان فیثاغورثی و فلسفه طبیعی فیثاغورثیان که در آثار محمد زکریای رازی و اخوان الصفا نمودار است. اندیشه های رازی از فیثاغورثیان، سقراط و فیلسوفان پیش از سقراط و مانوی ها متأثر است.

اخوان الصفا در فلسفه طبیعی از ارسطو، در نظام سیاسی از افلاطون در توضیح نظام هستی و چگونگی روان، از نوافلاطونیان و فیثاغورثیان و از کتاب های دینی بهره برده اند.

۲ - جریان ارسطویی آمیخته با نو افلاطونی بنام فلسفه مشاء خوانده شده است و فارابی و بوعلی سینا و ابن رشد نمایندگان معروف این دسته اند.

۳ - جریان افلاطونی و نوافلاطونی آمیخته با نظریه های اندیشندگان با ستانی فیثا غورثیان که بنام حکمت اشراق معروف شد و شهاب الدین امیرک سهروردی بنیاد گذار آن است.

۴ - در دوره صفویه با ایجاد دبستان فلسفی اصفهان و پیدایش صدرالدین شیرازی جریان چهارمی نیز بوجود آمد. صدرا افکار فلسفی ارسطوئیان و اشراقیان و نظریه های عارفان و متکلمان اسلامی را بهم آمیخت و سیستمی فلسفی ساخت که جنبه اشراقی آن برتری دارد.

نمایندگان فلسفه اسلامی عبارتند از:

الکندی، ابو یعقوب، ابن اسحق الکندی در آخر قرن دوم هجری در کوفه متولد شده و در بصره و بغداد دانش های زمان خود را فرا گرفت. الکندی نخستین فیلسوف مسلمان است که کوشید دین و فلسفه را بطور کلی با هم تلفیق دهد. در نظر الکندی جهان حادث است و بیک بار از هیچ بوسیله خدا پدید آمده است، بی آنکه به زمان و ماده نیازی باشد، خدا نظم جهان را طوری ساخته است که بعضی چیز ها، علت بعضی دیگر هستند.

زکریای رازی! رازی به سال ۲۵۱ هجری در، ری زاده شد، پس از فرا گرفتن نجوم و ریاضیات و طبابت به تحقیقات خود در فلسفه و طب و کمیا ادامه داد و به سال ۳۱۱ یا ۳۲۰ در گذشت. گفته می شود نوشته های او به زبان عربی بوده و از آثار او چیزی بر جا نمانده است. سیرت فلسفی، طب روحانی، مقاله ای در مابعد الطبیعه و کتاب لذت منسوب به او است. رازی با سازگار کردن میان دین و فلسفه مخالف بود و در این باره بحث هایی با متکلمان داشت و کتاب های در رد آنان نوشته است. رازی از دین ها انتقاد می کرد و در این باره دو کتاب بنام «فحاریق الانبیاء» و «نقش الادیان» نوشت که هیچ یک از آنها در دست نیست.

فلسفه رازی: رازی به تجربه و آزمایش اهمیت بسیار می داد و می کوشید که مخصوصاً در علم طب بر خلاف دیگران از راه آزمایش و تجربه به نتیجه هایی برسد و بی اعتباری سخنان دانشمندان پیش از خود را نشان دهد. از این رو با ارسطو و ارسطوئیان که بنیاد کار خود را بر قیاس های منطقی و استدلال تنها گذارده بودند مخالف بود و بسیار از نظریه های فیزیکی و طبیعی و متافیزیکی ارسطو را رد می کرد. در یافتن تفاوت حالت های ماده و تغییر آن زمان را لازم می دانست. رازی در اخلاق خود را پیرو سقراط می داند. در نظر او زهد و گوشه نشینی و یا رو کردن به شهوت ها هنر نیست. انسان باید از هر چیز که بدان نیازمند است بهره گیرد و اندازه نگاه دارد، از نظر رازی خوشی و رنج یکی از بنیادهای اخلاق است، خوشی چیزی جز نبودن رنج نیست. خوشی جز در پی رنج دست نمی دهد و آنگاه که خوشی پیوسته شود رنج آور می گردد.

برترین فضیلت ها همانا دانایی و داد گری است، انسان جز با فلسفه نمی تواند خود را از این دامگه حادثه برهاند و به جهان معنوی برسد.

ابو نصر فارابی: فارابی از مردم فاریاب، یکی از شهر های افغانستان است. او در فلسفه و منطق کتاب های متعددی نوشته است و به لحاظ دانستنی های زیاد و وسیعی که در فلسفه و منطق و موسیقی داشت به لقب «معلم دوم» مشهور شد، معلم اول ارسطو است. مهمترین نوشته های فارابی در فلسفه عبارتند از: احصاء علوم، آراء مدینه فاضله، تحصیل سعادت، فصوص الحکم، سیاسات، مدینه و مقاله ای در معانی عقل. فارابی در سال ۳۳۶ هجری در گذشت.

فلسفه فارابی: در نظر فارابی، موجود له واجب و ممکن بخش می شود، همه چیز ها «ممکن» اند یعنی نیازمند به علتی هستند که آنها را از نیستی به هستی آورد، ردیف ممکن ها باید به موجودی برسد که «واجب الوجود» باشد یعنی نیستی بدو راه نمی یابد. او به خود هست و علت اولی همه ممکن ها است و همانا خدا است.

خدا «یک» و بسیط است ذات خدا همانا هستی اوست و خرد های ما از شناسایی او نا توانند. خدا خیر مطلق و جمال مطلق است و جهان از پرتو «فیض» او هستی یافته است.

نکته دیگر این است که اندیشیدن آفریننده است. تعقل بنیاد فیض و ابداع است. از یک جز یک بر نمی خیزد. به عقیده فارابی مقصود از اجماع یاری با یکدیگر و رسیدن به سعادت حقیقی است، اجماع بر دو قسم است: کامل و ناکامل، اجماع کامل و سعادت مند آن است که افراد آن بیک دیگر یاری کنند و بر طبق اصول خرد و دین رفتار نمایند تا به سعادت حقیقی برسند.

اجماع مانند پیکر یگانه ای است که از عضو ها تشکیل شده است. این پیکر را باید کسی اداره کند. فردی که می خواهد اجماع را اداره نماید باید صفات فیلسوف و پیامبر را با هم داشته باشد.

فارابی می کوشید نشان دهد که فلسفه افلاطون با فلسفه ارسطو تفاوتی ندارد و نظر هر دو فیلسوف در باره مشکل های فلسفی یکی است. همچنین دین و فلسفه نیز اختلافی با یکدیگر ندارند و هدف هر دو نیک بخت ساختن انسان است. فارابی در نوشته های خود فلسفه را با عرفان آمیخته است و فلسفه او در اوج خود به عرفان نزدیک می شود. بوعلی سینای بلخی: بوعلی سینا در حدود سال ۳۷۰ هجری در بلخ متولد شد، پس از آموختن مقدمات علوم و تحصیل علم طب و پرداختن به فلسفه در اندک زمانی در هر دو صاحب نظر گردید. ابتدا به خدمت نوح بن منصور ساسانی به خوارزم رفت و در آنجا اقامت گزید، پس از آن مدتی در گرگان و خراسان سرگردان بود تا اینکه به ری آمد از آنجا به همدان رفت و به وزارت شمس الدوله دیلمی رسید. بوعلی در سال ۴۲۸ هجری وفات یافت و در همدان به خاک سپرده شد.

از ابن سینا نوشته های زیادی درباره فلسفه و طب و دیگر علوم باقی مانده است که مهمترین آنها عبارتند از «شفا» این کتاب بزرگترین اثر بوعلی سینا و شامل چهار بخش منطق، طبیعیات، ریاضیات و الهیات است. یکی از رباعیات او:

دل گرچه در این بادیه بسیار شتافت

یک موی ندانست ولی موی شکافت

اندر دل من هزار خورشید بتافت

آخر به کمال ذره ای راه نیاف

فلسفه بوعلی از سخنان ارسطو و نو افلاطونیان متأثر است. از آنجا که خدا «یک» و «بسیط» است پس باید از او یک چیز پدید آید، معلول اول، عقل اول و عقل اول نام دارد و بنیاد کثرت است. سپس از عقل اول، عقل دوم و به همین ترتیب، عقل های دیگر و نفس ها و فلک ها پدید می آیند (همانند آنچه در باره فارابی گفته شد) روان و تن لازم و ملزوم یکدیگرند، به مثل روان و مانند صورت است و تن حکم هیولا را دارد، روان پیش از تن نیست بلکه روان و تن با هم پدید می آیند ولی پس از آنکه تن از میان رفت روان باقی می ماند.

گفته شد که بوعلی از نو افلاطونیان متأثر است و فلسفه او رنگ عرفانی دارد. او بر خلاف فارابی، عرفان را با فلسفه نیامیخته است و نظریه های عرفانی خود را بخصوص در پایان کتاب اشارات گنجائیده است. در نظر بوعلی زاهد و عابد و عارف با یکدیگر تفاوت دارند. زاهد کسی است که جز به خدا به کسی و چیزی توجه ندارد. او از دو عالم بیگانه است و به نیروی عشق و پر شوق می خواهد به حقیقت برسد. بوعلی می گوید: عارفی که می خواهد به شناسایی برسد باید بهره ای کامل از علم داشته باشد و به تفکر و اندیشه پردازد و کف زنان و دست افشان پرده از راز جهان بر دارد. محمد غزالی: غزالی در سال ۴۵۰ هجری در نیشاپور متولد شده و در فقه و کلام سر آمد گردید و به استادی نظامیه بغداد رسید. سپس به آن شد که نا درستی نظریه های فیلسوفان یعنی ارسطو و فارابی و بوعلی سینا را نشان دهد. ملاک کار او مطابق و یا مطابق بودن مشکل های فلسفی با مسایل دینی بود. مقاصد «الفلاسفه» را نوشت و در آن با بی طرفی نظریه های فیلسوفان را توضیح داد. او را نمی توان فیلسوف به معنی دقیق و اصطلاحی این کلمه بشمار آورد. غزالی پس از مدت ها قیل و قال به تصوف پیوست و از مسند حجت الاسلامی به مقام درویشی و وارستگی رسید، مرگ او در سال ۵۰۵ هجری اتفاق افتاد. از اشعار منسوب به او است:

ما جامه نمازی به سر خم کردیم
و از خاک خرابات تیمم کردیم
شاید که در این میکده ها در یابیم
آن عمر که در مدرسه ها گم کردیم

شهاب الدین امیرک سهروردی!

سهروردی در حدود سال ۵۴۹ متولد شد و در مراغه به فرا گرفتن علم و فلسفه مشغول گردید. به علت صراحت لهجه و اندیشه های فلسفی اش از طرف فقیه ها و روحانی نما ها تکفیر شد و ملک الظاهر پسر صلاح الدین ایوبی حکم کشتن او را داد و در سال ۵۸۴ هجری کشته شد. از سهروردی نوشته های بسیاری در فلسفه و عرفان به زبان های عربی و فارسی باقی مانده است. مهمترین آنها عبارتند از :

حکمت الاشراق، تلویحات، مطارحات، هیاکل النور و عقل سرخ. روزی با جماعت صوفیان و آواز پر جبرئیل. سهروردی نیز مانند عارفان و فیلسوفان اشراقی سلطانی عالم را طفیل عشق می بیند و می گوید: اگر پای عشق در میان نبود، هیچ آفریده ای پدید نمی آمد و هیچ موجودی هستی نمی یافت. سهروردی عشق را بنیاد حرکت جهان می داند.

ابن طفیل! ابن طفیل در فارس از شهر های اندلس متولد شد و در سال ۵۸۱ در مراکش فوت نمود. نوشته مهم او در فلسفه کتاب «حی بن یقظان» است، موضوع کتاب، داستان پیدایش انسان و چگونگی تکامل او است. ابن رشد: ابن رشد به سال ۵۲۰ هجری در شهر قرطبه از شهر های اسپانیا متولد شد و او مردی فقیه و طبیب و فیلسوف بود. او در سال ۵۹۵ در مراکش فوت نمود. در نظر ابن رشد چیز های جهان از ازل متغییر هستند و چون این تغیر

همیشگی است، پس حرکت نیز همیشگی است، این حرکت همیشگی جهان به خودی خود نیست و بلکه نیازمند محرکی است و آن همان خدا است.

ابن خلدون: ابن خلدون فیلسوف و مورخ مشهور در سال ۷۳۲ در تونس متولد شد. پس از پایان تحصیلات به کارهای سیاسی و دولتی پرداخت و به وزارت و سفارت رسید. مهمترین اثر ابن خلدون کتاب «مقدمه» است که از نخستین کتابهای مربوط به فلسفه تاریخ و جامعه‌شناسی بشمار میرود. ابن خلدون در سال ۸۰۸ هجری در گذشت. ابن خلدون می‌گوید آنچه فیلسوفان در باره خدا و عقل‌های ده‌گانه گفته‌اند بی‌ارزش است و نمی‌توان آنها را ثابت کرد، ما باید نخست این جهان را بشناسیم، در این جهان واقعی است که باید در باره آنها بحث و گفتگو کرد و چگونگی آنها را نشان داد. از نظر ابن خلدون موضوع علم تاریخ زندگانی اجتماعی و جنبه‌های مادی و معنوی تمدن‌ها است، علم تاریخ چگونگی اعمال مردم را تبیین می‌کند و خصوصیات مردم بیابان‌نشین و شهرنشین و صنایع و شغل‌ها و علوم را نشان می‌دهد، همچنین علت اختلافات میان گروه‌های انسانی را روشن می‌سازد و نشان می‌دهد که چگونه یک اجتماع و یا یک تمدن به وجود می‌آید، کامل می‌شود و سرانجام از میان می‌رود.

خواجه نصیر طوسی: طوسی در سال ۵۹۷ هجری متولد شد و در ریاضیات و هنیت و کلام و منطق و فلسفه مطالعه کرد و طوسی به دستور هلاکوی مغول در مراغه و رصدخانه‌ای برپا ساخت و کتابخانه‌های ترتیب داد. مرگ او در سال ۶۷۲ هجری اتفاق افتاد.

میر داماد: محمد باقر استرآبادی معروف به میر داماد از استادان فلسفه در دوره صفویه است. میر داماد در به وجود آوردن دبستان فلسفی اصفهان سهم بسزایی دارد و گذشته از تدریس فلسفه، کتاب‌های در این باره نوشته است، از آن جمله است «قبستان، صراط المستقیم و کشف الحقایق» این نهضت فلسفی چنانکه گفته شد با میر داماد آغاز می‌شود و با کوشش شاگردانش مانند سید احمد علوی، اشکوری رونق می‌گیرد و روح این حرکت صدرالدین شیرازی است. صدرالدین شیرازی: صدرالدین شیرازی از فیلسوفان دوره صفویه است پس از آموختن مقدمات علوم از شیراز به اصفهان رفت و از میر داماد بهره برد.

نوشته‌های مهم او عبارتند از «اسفار» که در چهار بخش است، «مشاعر، عرشیه، مبداء و معاد و شواهد الد و بیته است. مرگ صدرا در سال ۱۰۵۰ هجری اتفاق افتاد. پیش از صدرا فیلسوفان اسلامی حرکت را فقط در چهار مقوله (کاته‌گوری) چندی‌چونی، وضع و کجایی فهمیده بودند و هرکت جوهری را نفی می‌کردند. صدرا ثابت کرد که حرکت در مقوله جوهر نیز هست و این حرکت جوهر را کاملتر می‌کند.

باید گفت علاوه از فیلسوفان جهان اسلام که از آن‌ها در بالا نام برده شد، شاعران مهمی هم بوده‌اند که چون ناصر خسرو بلخی، نظامی گنجوی، فردوسی و نیز شاعران زیاد دیگری در دربار شاهان غزنه و تا کنون در افغانستان بوده و هستند که به شکل دهی فرهنگ ما و منطقه نقشی از خود بر جا گذاشته‌اند.

در این بخش در همین حد اکتفا کرده، اما بحث‌اندیشه را در بخش دیگر به صورت تحلیلی دنبال خواهیم کرد.

پایان قسمت اول

ادامه دارد